



خانه‌های طلاکوب آدم‌های نقره‌ای

سید محمد
سادات‌اخی



خانه‌های طلاکوب آدم‌های نمرود

مؤلف: سید محمد سادات اخوی

مدیر هنری، طراح گرافیک: سعید دین پناه

ویراستار: کتایون رجیبی‌راد

چاپ اول: ۱۳۹۲/تهران/شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۱۶۶-۳-۵

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. ۷۰۰۰ تومان

م امام حسین، خ صفای غربی، کوی سلیمانی، کوی سلیمانی ۲، روبروی

بن‌بست توکلی، پ ۱ | تلفن: ۰۲۱-۳۳۲۵۰۵۷۴ | ۷۷۶۰۴۹۹۰ | ۰۹۱۲۷۶۲۲۵۹۴

فکس: ۰۲۱-۳۳۷۹۰۳۲۴ | www.nasimapub.com

info@nasimapub.com | katayoon1@gmail.com

پخش ققنوس: ۰۲۱-۶۶۴۰۸۶۴۰ | پخش ترنج: ۰۲۱-۶۶۹۷۹۰۲۰

مؤلف: شمس‌الدین سادات اخوی، محمد، ۱۳۵۲
عنوان: طلاق و طلاق‌آورد: خانواده‌های طلاق‌آورد، آدم‌های
مردمان / سید محمد سادات اخوی،
مشخصات نشر: تهران: نسیم، ۱۳۹۱.
مشخصات طاقچه: ۷ ص: مصور.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰۰-۹۷۸-۰۰-۰
وضعیت فهرست نویسی: ناشر
موضوع: کمینه‌گرایی (ادبیات) / مجتهدان و علما
رده بندی کنگره: RIR / ۸۰۲ / الف ۴ خ ۸ / ۱۳۹۱
رده بندی دیویی: ۸ / ۸۶۲ / ۸
شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۷۴۱۵۵

احمد، آب می‌خواد

احمد بن محمد اردبیلی
مشهور به «مُقَدَّس / مُحَقِّق / مُدَقِّق اردبیلی»

۱۵

این که حالا، شیر آب رو باز می‌کنین و آب، به
زلزله‌ای اشک ارزش می‌آد و زیاد هم براتون مهم
نست که اسراف بشه یا نه؛ رسم دوره شماست...

نگاه تیز خنجر

سیدابوالحسن اصفهانی

۱۹

از اون بچه‌ها نمیشه درسته که من و خوشاوندام
رو برای همین جور کار می‌سازن... اما خب قرار
بیست اولین کارمون این چیزا باشه.

دستخط خیاطی

محمدباقر بن محمد اکمل اصفهانی
(مشهور به «مؤسس / وحید بهبهانی»)

۲۱

از همه نظر، شبیه یه آدم درست و حسابی که بشه، یار
هم آدم نیستی اگر چون نداشته باشی. لباسای ادما
وقتی به جایی آویزونن، شبیه خود آدمه می‌شن.

ملت ارادت

عبدالحسین ابنی
(مشهور به «علامه ابنی»)

۲۳

اهل گردش که نبود...
همه جا رو هم که با «من» نمی‌رفت... گاهی سهم
خوشاوندای دیگم بود که برن مسافرت.

اهالی نسل تو

شیخ مرتضی انصاری
(مشهور به «خاتم الفقهاء والمُجتهدین»)

۲۵

این بود همه روزایی که قدم به قدم و کنار،
می‌رفتیم به مسجد و دو زانو می‌نشستیم تا هرگز
کلمه‌ای از کلمه‌هات رو از دست ندیم؟!...

ده برادر

محمد بن علی بن بابویه
(مشهور به «شیخ صدوق»)

۲۷



جوری برگ به برگ می خورد و می نوشت که
می دوستی از هر جای دنیا به دستش برسی، یکی
دو هفته بیشتر، عمر تازه گیت نیست!

مسیر محدود ما

جعفر بن خضر جناحی نجفی
(مشهور به «کاشف الغطاء»)

۲۹



وقتی مثل من باشی، از خودت اختیاری نداری که
تجارتی یا مقدم کی بشی...
شاید برای همین با من که من عجب خوشحالم.

مرد و مدرسه

شیخ عبدالکریم حائری یزدی

۳۲



چی کار بایدمی کردم...؟!
خودتون رو بذارین جای من تا دریگه اعتراض نکنین!
شما رو نمی گم...

خارهای فلزی

قاضی سید نورالله حسینی مرعشی املی
(مشهور به «شوشتری»)

۳۴



«من» چه تقصیری داشتم...?
این درسته که با من این کار رو می کنین؟
مگه اختیار من دست خودم بود...؟

دامنه بیابون

حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی
(مشهور به «علامه حلی»)

۳۶



بیابون و صحرا با هم فرق دارن...
اگه از شترا و حیوانای بیابونی و صحراگرد بیرسین،
این تفاوت رو با گوشت و پوستشون احساس کردن...

کفر سد حسن
 ملا محمد کاظم خراسانی
 (مشهور به «آخوند خراسانی»)

۳۸

برادرم که رفت، بلوا شد... همه چیز به هم ریخت، مردم و نماینده‌های مجلس، افتادن به هم، تا حکم «آقا» رو زمین نمونه.

تازه چاپ
 سید محمد تقی خوانساری

۴۰

این جا تا دلت بخواد «جا» برای نشستن و «ماز خندان» و حتی سکوت کردن داریم. از سمت راست من که راهت رو بگیري و صلوات بفرستی و بفرستی و تمام راه بری بویست قدم که برداری، دوباره به من می‌رسی.

یه خوشه جامونده
 علی بن محمد کبیر سلطان آبادی
 (مشهور به «آقا ضیاء الدین عراقی»)

۴۲

اطراف سلطان آباد اراک، اون وقتا پُر بود از زمین کشاورزی و بیشتر مردم هم ترجیح می‌دادن گندم و جو بکارن.

از نصف جهان
 میرزا محمد حسن شیرازی
 (مشهور به «میرای شیرازی بزرگ»)

۴۴

کی فکرش رو می‌کرد...؟
 اون روز رو فراموش نمی‌کنم که از سر بازار بزرگ اصفهان، سالانه سالانه رسیدی و از همون ابتدای بازار، نگاهت دنبال من بود که هر روز، «جا» م رو عوض می‌کردم تا دکان‌دارای بدقیق، مزاحم کسب و کارم نشن...

اگه فقط یه بار...
 میرزا محمد تقی شیرازی
 (مشهور به «میرزای دوم»)

۴۶

مهم‌ترین تعریف دیگران از من و خویشان‌دند اینه که بگن: برازنده‌ایم... برازنده، یعنی این که مناسبیم... جفت و جوریم.

تکیه ندادن

سیدمرتضی طباطبایی بروجردی
(مشهور به «بحر العلوم»)

۴۸

آدمایی رومی شناسم که «ارزو به دل» موندن
به روز محض رضای خدا، حصیر زیر پای خود و
دل و بجه شون رو عوض کنن و به جاش یموکت
ساده بنذارن...

با خودت موندن

سیدحسین طباطبایی بروجردی

۵۰

خدا نکته سادست سه مربع بزرگ باشی و بعد از
مدت ها درس و بحث و دیدن آدمای بزرگ،
همه چیزت متوقف شه و شک، غم، خوره به
جوت بیفته.

از زیر سنگ

سیدمحمد کاظم طباطبایی یزدی
(مشهور به «صاحب غرر الوافی»)

۵۲

این جا، معدن سکوت و آرامشه
سکوتی که بخوای و نخوای، نمی تونی زیاد پای
شکستنش بایستی.

نخوابیدن با قلب

فضل بن حسن طبرسی
(مشهور به «امین الاسلام»)

۵۴

وقتی شانس نداشته باشی، از زمین و آسمون برات
می باره. عالم و آدم دست می برن از دل چشمه
آب برمی دارن و می خورن، نوبت «تو» که می شه،
تا آب برمی داری، یهو می بینی کف دستت، چونور
سبز می شه!

هزار میلیارد نفر

نصیرالدین طوسی
(مشهور به «خواجه/محقق طوسی/استادالبشر»)

۵۷

آدم بودن، ما هم بودیم...
حتی آدم سرشون رو هم بالا می کردن اما دیدن
من، چشم دیگه ای می خواست.

نقاشی سرخ کوه

محمد بن مکی بن احمد عاملی نبطی جزینی
(مشهور به «شهید اول»)

تَخِیلِ نامه‌ها

علی بن عبدالعالی کزکی
(مشهور به «محقق کزکی محقق ثانی»)

کاغذی‌ها

زین الدین ابن شیخ امام نورالدین علی بن احمد عاملی جبعی
(مشهور به «شهید ثانی»)

شب تیز و سر

سیدمرتضی علم‌الهدی

سر جای اصلی

حاج آقا حسین قمی

۵۹

تکیه کردن به کوه، یادم داده که هیچ وقت به
هیچ آدمی اعتماد نکنم...
چون آگاه با هزار زبون نرم، ادعای دوستی کنه...

۶۱

کار من، خویشتانم، همون کاریه که قاصدکا
روی دوش باد صبح به عهده می گیرن...
با این تفاوت که قاصدکا، به راه گذارشون به
جاهاش بیکته که ما می ریم.

۶۳

گفتن که...
در بیابان، گر به شوق کعبه خواهی زد قلم
سرزنش‌ها گر کند خار مُفیلان، غم خوار!
...یه جای این شعر خوب و یه جاش بده...

۶۵

مرد، هر شب سرش رو بالا می گرفت و طوری به
ما نگاه می کرد که خودمون شرمنده می شدیم...
ما که کاری از دستمون بر نمی اومد...

۶۷

دستای پیرزن، چند ماه تموم حرکت کردن و چپ
و راست رفتن و نخ به نخ گره خورد تا من متولد
شدم. کی می دونست تو اون خونه کوچیک و
تنگ و کاهگلی، چه آسمون روشنی بود؟

خاک خوردن

محمدباقر مجلسی
(مشهور به «مجلسی دوم»)

مسیر اشاره

میرزا حسین نایینی
(مشهور به «علامه نایینی»)

قد هزار جور سنگ

محمدحسن نجفی
(مشهور به «صاحب جواهر»)

میر احمد آقا

ملا احمد نراقی

تک قالی

شیخ فضل الله نوری

۶۹



تولد ما معلومه... تدریجی و گاهی طولانیه.
گاهی قبل از این که به دنیا بیایم، تو ذهن آدم متولد
می‌شیم و بعد که خوب تصمیم گرفتن و اراده کردن،
متولد می‌شیم.

۷۱



خوبش تغییر زیادی نکرده بود...
انقدر تغییر نکرد و بود که نشناسمش...
اما یقین دارم چهره من پیر شد، منکبت‌ت را اونی
بود که بتو نشناسه.

۷۳



وقتی جسمای حسرت‌زده پشت و پترین رو نگاه
می‌کنم و عروس و دامادای جوون رو می‌بینم که
چه جوری از سر نداری، خیره می‌شن؛ دلم خون می‌شه.

۷۵



ما آگه نباشیم، هیچ دری باز نمی‌شه... هیچ
لقمهای به کام کسی فرو نمی‌ره... هیچ موی
زولیده‌ای مرتب نمی‌شه.

۷۷



خونه حسابی سوت و کور شده بود و مردم، حتی
اقوام شیخ، از ترس «تشون شدن» حکومتیا، پنهون
شده بودن. «خانم» و بچه‌ها بزرگ و کوچیک،
زار می‌زدن و یاد شیخ، حتی به لحظه هم از ذهن
کسی دور نمی‌شد.

